

[اطلاعات شخصی افراد حذف شده است]

[برای وضوح بیشتر فقط مطالب و اخبار مربوط به افراد و جامعه بهائی تایپ شده است]

[برگرفته از سایت: [نقطه نظر](#)]

[تاریخ: ۵ خرداد ۱۳۸۵]

بانویی ریز نقش در رویارویی با خامنه ای

نگارش: اقبال لطیف

خانم اسما جیلانی جهانگیر گزارشگر ویژه سازمان ملل متحد در زمینه اعدام های شتابزده، خودسرانه و بدون دادرسی میباشد. او کارشناس حقوق بشر می باشد و به سال ۱۹۵۲ در لاهور پاکستان متولد شده است. نام اسما جهانگیر به عنوان طرفدار حقوق بشر، در شبه قاره هند یعنی کشورهای هند، پاکستان و بنگلادش همواره حالتی از احترام، محبت و تحسین بر می انگیزد. بر طبق گزارش این حقوقدان برجسته، موج جدید آزار و اذیت علیه بهائیان ایران، تخلفی آشکار از مفاد اعلامیه جهانی حقوق بشر بشمار می رود. وی متن یک نامه محرمانه رسمی را که در تاریخ ۲۹ اکتبر ۲۰۰۶ (۷ آبان ۱۳۸۴ شمسی) از سوی رئیس ستاد مشترک نیروهای مسلح ایران به برخی از نهادهای دولتی ابلاغ شده فاش نموده است. بر اساس این نامه آیت الله خامنه ای، رهبر عالی ایران، به ستاد مشترک نیروهای مسلح دستور داده است که پیروان آئین بهائی را به نحوی فوق العاده محرمانه شناسائی نموده و فعالیت های ایشان را تحت نظر بگیرند.

این حقوقدان برجسته اظهار نگرانی نموده است که جمع آوری این اطلاعات با چنین شیوه ای مقدمه ای برای "آزار و اذیت بیشتر و تبعیضات فراوان تر علیه جامعه بهائی است، و به نوعی روشن موازین بین المللی را زیر پا می گذارد". این زن ریز نقش، آماده رویارویی با تمامیت دستگاه توطئه چین را دارد. باید پرسید که اگر این بانو می تواند خامنه ای را به چالش بطلبد، چرا خانم شیرین عبادی نمیتواند از حقوق جامعه ستم دیده بهائی دفاع کند؟ چرا روشنفکران ایرانی این مسئله را نادیده می گیرند؟ اگر بنا باشد خشم ملایان برانگیخته شود، آیا برای زیستن، پاکستان محیطی به مراتب خطرناک تر نخواهد بود؟ چرا روشنفکران ایرانی علیه نقشه ای که برای نابودسازی جامعه بسیار زنده و پرشور بهائی ایران کشیده شده زبان به اعتراض نمی گشاید؟ حال آن که آنها میتوانند در محکوم نمودن روشی که به طور علمی و آماری از طرف دولت برای ایجاد فشار و دشواری بر جامعه بهائی اتخاذ شده، با جهان متمدن هم صدا گردند.

بسیاری از روشنفکران سراسر جهان دقیقاً به این روش اعتراض نموده اند. در حالی که روشنفکران ایرانی گوئی در حال حاضر به خواب غفلت فرو رفته اند، افرادی مانند شخصیت های زیر زبان به اعتراض گشوده اند: پروفیسور گوین بویل، استاد حقوق دانشگاه اسکس - پروفیسور گای گودوین، محقق عالی رتبه دانشگاه آکسفورد - پروفیسور فرانسوا همپتون، استاد حقوق دانشگاه اسکس - پروفیسور ماتیو کریمر استاد فلسفه قانونی و سیاسی دانشگاه کیمبریج - پروفیسور جاوید رحمان، استاد حقوق بین الملل در دانشگاه برنل - پروفیسور مالکلم شاو، استاد کونین کالج دانشگاه نیویورک - سر رابرت جنگینز، استاد حقوق بین الملل در دانشگاه لی بیستر - پروفیسور پاتریک تورنبری، متخصص در حقوق مالکیت بین الملل و استاد حقوق بین الملل در دانشگاه کیل انگلستان - همه این استاتید جهت بیداری وجدان جهانی، یک آگاهی نامه دسته جمعی صادر کرده اند. در این آگاهی نامه آمده است: " نگرانی در باره دستیابی ایران به نیروی اتمی ایران چگونگی وضع حقوق بشر را در این کشور تحت الشعاع قرار داده است. به عنوان افرادی که خود را متعهد به محافظت حقوق بشر و شرافت انسانی برای همه ابناء بشر میدانیم ما در مورد خبر واصله در تاریخ ۲۰ مارچ از ناحیه خانم اسما جهانگیر، گزارشگر ویژه سازمان ملل در زمینه آزادی مذهب یا عقیده، بسیار نگران هستیم. ما خود را در نگرانی شدید گزارشگر ویژه به این تحول جدید، که خیر از مرحله شومی

در آزار و اذیت اعضای محروم و رنج کشیده جامعه بهائی ایران می دهد، سهیم می دانیم. از سال ۱۹۸۰ باین طرف، سازمان ملل متحد بیش از ۵۶ بیان نامه رسمی در اعتراض به اعدام و زندانی نمودن بهائیان تنها به جرم عضویتشان در جامعه بهائی، منتشر نموده و از رفتار تبعیض آمیز آشکار دولت ایران در مورد این جامعه مذهبی انتقاد کرده است. هیچیک از این اعلامیه ها و اعتراضات تاکنون چنین هشدار تکان دهنده، که حکومت ایران در صدد شناسائی یک یک اعضای جامعه بهائی می باشد، در بر نداشته است. تاریخ نشان میدهد که یک چنین اقدامی غالباً مقدمه افزایش آزار و اذیت بر این گروهها خواهد بود. با در نظر گرفتن میزان تبعیضات و ظلمی که در حال حاضر بر بهائیان ایران تحمیل می گردد، می توان بیم و نگرانی شدید ما را از پیش بینی اقدامات بعدی دولت ایران در این راستا دریافت. "

آسما جهانگیر دوست من است. برای نخستین بار او را تقریباً هشت سال پیش در لندن در یک گردهم آئی، در منزل فرزند رئیس جمهور سابق پاکستان، ایوب خان ملاقات نمودم. در اولین برخورد گمان نمی رود که این زن نحیف دارای چنین اراده آهنینی باشد. این زن در موارد متعدد برای دفاع از حقوق اقلیت های مسیحی و هندو، علیه دولت پاکستان مبارزه نموده است. یک بار یک پسر ۱۲ ساله مسیحی را که به جرم کفرگویی به اعدام محکوم شده بود از مرگ نجات داد. در چندین مورد، به کمک زنانی که متهم به زنا و محکوم به سنگسار شده بودند شتافت، و در زمان رژیم ضیاءالحق علیه شلاق زدن و اعدام در ملاء عام و قطع اعضای بدن که با صدور احکام غیر رسمی رایج شده بود، اعتراضات عمومی را رهبری کرد. عناصر مذهبی تندرو و ملاها از این زن بیزارند. برای به قتل رساندن او و خانواده اش تلاش های جنایت آمیزی بعمل آمده است، بطوریکه او مجبور شده برای حفظ جان فرزندانش، آنان را به خارج از کشور بفرستد. خود او بارها مورد ضرب و شتم واقع شده و بزندان افتاده است. با این حال در جو آلوده از تعصبات مذهبی که پاکستان را فرا گرفته، برای اکثریت مردم آن کشور صدای خانم اسماء جهانگیر طنینی از اعتدال و سلامت عقل دارد. جهان نمی تواند در مقابل توطئه های سازمان یافته در ایران که به هدف ریشه کنی و پاک سازی بقایای یک اندیشه فلسفی پرشور شکل می گیرد ساکت بنشیند. اصول و عقاید آئین بهائی بدون شک پیشرو و الهام بخش اعلامیه جهانی حقوق بشر بود که توسط مجمع عمومی سازمان ملل متحد در تاریخ ۱۰ دسامبر ۱۹۴۸ به تصویب رسید. این اعلامیه سندی جاویدانی است که آزادی، احترام، شرافت، امنیت، مساوات، عدالت، تنوع فرهنگی و بردباری را محترم می شمرد. همه اینها همان ارزش هائی است که زیر بنای اخلاقی فلسفه آئین بهائی را تشکیل میدهد.

اعلامیه مزبور مساوات و شرافت ذاتی و حقوق غیر قابل انکار همه اعضای خانواده بشری را بعنوان اساس آزادی، عدالت و صلح در جهان می شناسد و عدم رعایت حقوق بشر و حقیر شمردن آن را که منجر به اعمالی وحشیانه می گردد و وجدان جمعی نوع بشر را آزرده می کند، محکوم می سازد. این اعلامیه خواهان جهانی است که در آن انسانها از آزادی بیان و عقیده برخوردار باشند. رهایی از بیم و نیاز بالاترین آرزوی عموم افراد بشر تلقی شده و تاکید گردیده که حقوق بشر باید از حمایت قانون بهره مند گردد.

سرشماری اقلیت ها از پی آمدهائی شوم و طرح هائی شیطانی خبر میدهد. برطبق این نقشه شرارت آمیز، هر فردی از جامعه بهائی شناسائی شده و تحت نظر قرار می گیرد. چنین اقدامی دخالت غیر مجاز و تاسف آور در حیات و حقوق انسانی اقلیت های مذهبی ایران است. دین بهائی دیرزمانی است که برگی حذف شده از دفتر رسمی ایران معاصر است؛ محو و نابود کردن بیشتر و وارد آوردن ضربه ای بر وجود حاشیه ای آنها برنامه ای دقیق و مشخص با حمایت دولت جهت از میان بردن کامل این جامعه است. گرفتن آمار و سرشماری مخفیانه و محرمانه اقلیت ها توسط دولت پیشینه ای بسیار خطرناک دارد این اقدام نوعی تبنای علمی و بی سر و صدا جهت پاک سازی قومی می باشد.

سند "سرشماری سیاه" بهائیان را میتوان با "آمارگیری نازیها: شناسایی و تحت نظر قرار دادن در رایش سوم" مقایسه نمود. در سال ۱۹۴۸، کتابی تحت عنوان "شناسائی و کنترل در رایش سوم" به قلم "گیتز الی" و "کارل هاینر روت" [افکار] نازیها و اقدامات دولتی بعد از جنگ دوم جهانی را آغاز کرد. در صفحه ۱ آمده است، "این مسئله که حزب سوسیالیست ملی توانست فعالیت های مخرب خود را رهبری کند و قدرت خود را در این جهت اعمال نماید، نه بخاطر ایدئولوژی ملیت گرایانه "خون و خاک" و نه بسبب تئوری "نظامی-اقتصادی" که تا اواخر سال ۱۹۴۴ بر جامعه

تسلط داشت بود، بلکه صرفاً بکارگیری ارقام خام، کارت های کامپیوتری، متخصصین آمار گیری و کارت های شناسائی بود که همه این جنایات را امکان پذیر ساخت." (ص ۱)

مولفین این کتاب در باره شیوع و حاکمیت نوعی حساسیت آماری نسبت به جوامع کشور، در حوزه علمی رژیم نازی سخن میگویند که بر اساس آن، "ارزش یک انسان" صرفاً با اصطلاحات اقتصادی "هزینه در مقابل میزان تولید" تعیین میگردد (صص ۹۸ - ۹۴). بر اساس بحث آنها، نازیها گروههای گوناگون یک جامعه را برای به حاشیه راندن و یا معدوم ساختن، صرفاً با این معیار انتخاب می کردند. مولفین کتاب یادآور می شوند که روبه های ثبت و شناسائی افراد که قبل از نازی ها در آلمان وجود نداشت بعد از جنگ همچنان ادامه یافته و بر روابط روزانه بین فرد و حکومت "عمیقاً اثر گذاشته است" (ص ۱۴۶). امروز بهائیان ایران با یک چنین چشم اندازی روبرو هستند. آنها بیش از ۱۴۰ سال است که به حاشیه رانده می شوند اکنون این جامعه بی باک با یک روش علمی جدید، که به هدف انهدام و نابودسازی کامل آنها طرح شده، مواجه است، روشی که نازی ها در آن مهارت داشتند. آیا وجدان جهان در مقابل این جنایات ساکت خواهد نشست؟

یک ملت را می توان از چگونگی وضع اقلیت هایش شناخت. نحوه رفتار با ضعیف ترین گروه در یک کشور، کیفیت اخلاقی آن ملت را مشخص میسازد. یک ملت بزرگ از گروههای کوچک و اقلیت های خود به نحو شایسته نگهداری می کند. با این حساب، کوشش در جهت حذف دینت بهائی در ایران بطور آشکار نشان می دهد که رژیم ایران به مواد ۱، ۲ و ۳ اعلامیه جهانی حقوق بشر کاملاً بی اعتنا است. ماده ۱ منشور حقوق بشر سازمان ملل متحد بطور قاطعانه اعلام می دارد که تمام افراد بشر آزاد بدنیا می آیند و از لحاظ شرافت انسانی و حقوق با هم برابرند. همه دارای عقل و وجدان می باشند و باید با یکدیگر با روح برادری رفتار کنند. ماده ۲ منشور حق عقیده و ایمان را تثبیت می نماید. این ماده با لحنی پر قدرت اعلام میدارد که هر کس می تواند بدون هیچگونه تمایز از حیث نژاد، رنگ، جنس، زبان، مذهب، عقیده سیاسی یا هر عقیده دیگر، از تمام حقوق و کلیه آزادی هائی که در این اعلامیه ذکر شده است بهره مند گردد. ماده ۳ تضمین می نماید که هر کس حق زندگی، آزادی و امنیت شخصی دارد.

برطبق گزارش خانم اسماء جهانگیر گزارشگر ویژه سازمان ملل، فرمان محرمانه خامنه ای عالیترین مرجع رهبری کشور ایران مبنی بر اینکه بهائیان ایران مورد سرشماری خاص قرار گیرند از آن نوع تبعیضاتی است که در جهان شناخته شده و در حد خود سرپیچی و بی حرمتی و قیحانه و آشکاری نسبت به جوهر و روح سه ماده اول اعلامیه جهانی حقوق بشر به شمار می آید. هدف این فرمان آنست که با این "سرشماری آشنا و شناخته شده" بهائیان مورد شناسایی بیشتر قرار گیرند تا مقدمه نوعی پاک سازی قومی فراهم گردد. پاک سازی قومی در پیمان نامه های بین المللی و از جمله در پیمان نامه ای که موجب تشکیل دادگاه جنائی بین المللی (ICC) گردید، جنایت علیه بشریت به شمار می رود. دادگاه جنائی بین المللی که برای محاکمه سران رژیم یوگوسلاوی سابق (ICTY) تشکیل شده نیز بر اساس روح همین پیمان ها است و این جنایات را با عنوان قوم کشی، تحت پی گرد قانونی قرار میدهد. سازمان ملل متحد در سال ۱۹۹۲، ضمن قطعنامه ای، پاکسازی قومی و تنفر نژادی را محکوم نمود.

اصطلاح مشابهی با همین معنا توسط رژیم نازی تحت رهبری آدلف هیتلر بکار برده شد. هنگامی که یک منطقه تحت کنترل نازی ها از سکنه یهودی خالی می شد، یعنی تمامی جمعیت یهودی آن منطقه را یا با اخراج، یا با فرستادن آنها به اردوگاههای نازی، و یا با کشتن از منطقه محو می کردند، آن جا را بعنوان منطقه (پاک شده از یهودی Juderein "Jew Clean") اعلام می نمودند. روحانیون حاکم بر ایران نیز امروزه با آزار و اذیت بهائیان و ایجاد تضيیقات و به حاشیه راندن اقتصادی آنان همین هدفها را دنبال می کنند. اصطلاح پاکسازی قومی به سیاست های مختلفی اشاره می کند که با به کار بردن زور یک منطقه را از یک گروه قومی تهی می نمایند. در یک طرف این طیف، این عمل در واقع چندان تفاوتی با مهاجرت اجباری و تبادل جمعیت ندارد، در حالیکه در سوی دیگر طیف، این حرکت تبدیل به تبعید و قتل عام می گردد. چگونه مسلمانان می توانند یک چنین حرکات ظالمانه ای را بپذیرند، در حالیکه خود در طول تاریخ مانند سایر اقوام و نژادها، در معرض اینگونه بی عدالتی ها قرار گرفته اند. مثلاً در اسپانیا، اقلیت بزرگ مسلمان که "مغربی" (موریکوس) نامیده شده و وارث قلمرو سلطنت سابق اسپانیا بودند در سالهای ۱۵۰۵ و ۱۶۱۴ - ۱۶۰۹ از آن کشور اخراج گردیدند.

این کوشش های پاکسازی قومی در ایران را می توان با یک سلسله رویدادهای اخیر مانند حملات چریک های مسلمان عرب زبان آفریقا (جانجایدها) علیه جمعیت مسلمان غیر عرب (دارفور) در غرب سودان، و یا کشتار توتسی ها

توسط افراد قوم هوتو در سال ۱۹۹۴ که به نسل کشی رواندا معروف شد، و جابجا سازی اجباری حدود ۸۰۰۰۰۰ نفر آذربایجانی و ۳۰۰۰۰۰۰ ارمنی در دوره درگیری بین ارمنستان و آذربایجان و حمله ارمنستان به ناگورنو - قره باغ و مناطق اطراف آن در طی سالهای ۱۹۸۸ تا ۱۹۹۴ مقایسه نمود. صرفنظر از عقیده، همیشه اقلیتها هستند که توسط اکثریت زورمند نابود میشوند. پاسداری از تنوع باورها و فرهنگها پیمان ما انسانهاست و لازم می سازد که برای نگاهداری از آن بایستیم و بکوشیم. در ایران، مسلمانان موجب آزار و اذیت می گردند و در سودان، آنها خود مورد آزار و اذیت قرار می گیرند. ما با تمام قوا هر دو مورد را محکوم می کنیم. اینست آن تعهدی که قرار داد اجتماعی بر عهده ما گذاشته است.

چپاول حساب شده و از پیش برنامه ریزی شده بهائیان در ایران همان پاکسازی قومی است که به صورت اخراج "جمعیت ناخواسته و نامطلوب" از یک سرزمین به خاطر تبعیضات مذهبی یا قومی و یا ملاحظات سیاسی، استراتژیکی یا عقیدتی و یا مجموع این عوامل صورت می پذیرد. اصطلاح پاکسازی (پاکسازی مرزها) در اوایل دهه ۱۹۳۰ در اسناد دولت شوروی، در اشاره به جابجا سازی لهستانی ها از ۲۲ کیلومتر ناحیه مرزی روسیه سفید و اوکراین دیده می شود. این جریان با مقیاسی بزرگتر و وسیع تر در بین سالهای ۱۹۴۱ - ۱۹۳۹ تکرار شد. نوع بشر در سراسر تاریخ حیات خود شاهد اینگونه حملات و قتل و غارت ها بوده است. ما می بایستی صرفنظر از رنگ، نژاد و عقاید خود، این اعمال را آشکارا محکوم نمائیم. هرگاه جامعه ما مرتکب جنایات است، باید در مقابل آن بایستیم، و اگر به گروه تحت ستم وابسته ایم، باید اجازه ندهیم که کوشش ها در جهت نابود سازی ما ادامه یابد. ما باید به پا خیزیم و قید و بندهایی که آزادی ما را محدود می سازد مورد تقبیح و سرزنش قرار دهیم.

جهان ما سرشار از فرهنگها و ایده های گوناگون و متنوع است. نسلهای آینده را از این تنوع و کثرت پر بار محروم نسازیم؛ از تحمیل عقیده خود به دیگران با توسل به زور خودداری نمائیم. نفس تبعیض هیچ حد و مرزی نمی شناسد و به هیچ رنگ متمایزی وابسته نیست. امروز، بهائیان ایران هستند که با حکم نابودی عقیدتی و وجودی صادر توسط خامنه ای مواجهند. در سالهای قبل، نابودی و پاکسازی ترکها، یهودی ها و مسلمان ها از بالکان، (صربستان، یونان و بلغارستان) بود که پس از استقلال آن مناطق از امپراطوری عثمانی از اوایل ۱۸۰۰ تا اوایل ۱۹۰۰ صورت گرفت. پاکسازی جمعیت مسلمان شمال قفقاز توسط امپراطوری روسیه در سراسر قرن نوزدهم، بخصوص تبعید چرکس ها (منطقه ای در قفقاز) به آناتولی در ۱۸۶۴، پاکسازی قومی وسیع و گسترده ای که از سال ۱۹۹۱ تا ۱۹۹۹ با جنگهای یوگوسلاوی همراه بود که مهم ترین نمونه های آن در کرواسی شرقی و کراچینا (۱۹۹۵ - ۱۹۹۱) و در اکثر نقاط بوسنی (۱۹۹۵ - ۱۹۹۲) دیده شد و اخراج ۸۰۰۰۰۰ لهستانی از ورشو، پس از شورش نافرجام ورشو در سال ۱۹۴۴ و اعزام گروههایی از آنها به اردوگاهها، از نمونه های اینگونه عملیات می باشد.

هیتلر شخصاً دستور داد تا شهر یک میلیون نفری ورشو با خاک یکسان و نابود گردد در نتیجه تقریباً ۸۰ درصد شهر ویران گردید. اخراج یهودیان از اطریش پس از آنشلوس (ضمیمه شدن این سرزمین به آلمان به دستور هیتلر)، و تبعید لهستانی ها و یهودیان از مناطقی در لهستان که ضمیمه آلمان نازی شده بود از نمونه های دیگر این حرکت ها است. آلمان نازی در جنگ جهانی دوم در لهستان، تمامی جمعیت یهودی، مردم رما (گروهی چادرنشینان که احتمالاً مرکزشان در هند بوده و در قرن پانزدهم به اروپا آمدند) و قوم سین تی (کولی ها) را بکلی از یک منطقه محو نمود. نقشه عمومی نازی ها برای این منطقه آن بود که بیشتر گروههای قومی اسلاو را یا به قتل رسانند و یا از منطقه اخراج نمایند و آلمانی ها را جایگزین آنها سازند. مهم نیست که مرتکب چه کسی باشد، ممکن است رهبران خود ما باشند، ولی بر عهده وجدان جمعی ماست که مرتکب را شناسائی نموده، از محدوده ناتوانی های بشری خود فراتر رویم و این جنایات را شدیداً محکوم نمائیم. بیانیید نقش موثری داشته باشیم. برای متوقف نمودن قتل عام ها و پایمالی آزادی ها، وجدان هر فرد انسان مورد نیاز است. نیازی به همرنگی، هم نژادی و یا همفکری نیست، انسانها باید بیاری هم بشتابند و از آزادی بیان یکدیگر دفاع کنند. سکوت در مقابل جنایت همدستی در جرم محسوب میشود. قوم آواره ای که طعم ستم را چشیده و هنوز نفس می زند نباید اجازه دهد دیگران دچار چنین رنجی شوند.

آیا ایران یکی از امضاء کنندگان اعلامیه جهانی حقوق بشر که حق آزادی عقیده را برای هر انسان محترم می شمرد نیست؟ ایران بعنوان یکی از امضاء کنندگان پیمان عدم گسترش سلاح های اتمی، برای آنکه خود را ملزم به رعایت محدودیت های مندرج در این پیمان نسازد، حاضر است آن را به زباله دانی بیفکند. از سوی دیگر، به همین نحو با عدم تامین حداقل آزادی برای گروههای اقلیت، اعلامیه حقوق بشر سازمان ملل متحد را نیز به زباله دانی تاریخ می

سپارد. توطئه روحانیون تمامی ملت ایران را در برخورد با وجدان جمعی جهان قرار داده است. در عصر سلاح های هدایت شده از راه دور کشورهایی که این چنین در مسیر خودتباهی گام بر میدارند، فلاکت و تیره روزی برای فرودستان به ارمغان می آورند. ایرانی ها به هیچوجه درخور چنین سرنوشتی نیستند. سرپیچی عمدی از قراردادهای بین المللی، از قرارداد منع گسترش سلاح های اتمی گرفته تا حقوق بشر، بینش محدود روحانیونی را می رساند که تصور می کنند با دست بالا گرفتن و حاشیه رفتن میتوانند خود را از مهلکه برهانند. پرسشی که امروز مطرح می گردد اینست که تا به کی وجدان ایرانیانی که خود طعم ظلم را چشیده اند می تواند با نادیده گرفتن شرایط مصیبت بار اقلیتهای ایرانی در خواب غفلت بماند؟ ایرانیان باید بجای آزار و اذیت بهائیان به وجود کسی (چون بهاءالله) که از سرزمین آنها در اواسط قرن نوزدهم به این بیان شکوهمند ناطق بود: "عالم یک وطن محسوب و من علی الارض اهل آن" افتخار نمایند. این آموزه که حکومت ملی گرای مفرط به عنوان یک هیئت اجتماعی مستقل از نظر اداره امور به پایان مرحله بازدهی خود رسیده، و در عصر حاضر دانشی جهانی، اقتصادی دنیایی و آگاهی همه شمول امواج جنبش تازه تکامل روحانی را به حرکت در می آورد و شالوده یک نظم جهانی را بنیان گذاری می کند، حرفی در خور ستایش است.

این که حکومت ملی گرای افراطی با زیاده روی خود اتحاد نوع بشر را زیر پا می گذارد و منبع کشمکشهای جهانی می شود که با منافع حقیقی شهروندانش مغایرت دارد، و اینکه از اعماق مواهب الهی انسان جوابی به تأیید یگانگی برون می جوشد که قوه محرک این عصر و زمان بوده و مسیر اصلی آن را نمودار می سازد نیز سخنی تحسین آمیز می باشد. و همچنین این سخن که جامعه در حال تحول است تا بر نظم جدیدی که بر اساس یگانگی نوع بشر تاسیس می گردد نفوذ بگذارد. چنین عقایدی حد اقل درخور ستایش است. چرا ایران باید این میراث غنی دوران جدید یعنی "فلسفه جهان شمول ایرانی" را که بنیان گذاران بزرگ آئین بهائی در قرن نوزدهم ارائه دادند مانع شود و از خود دور سازد؟ من از خانم اسماء جهانگیر، این بانوی ریز نقش که با شهامت، این مساله را در بین فعالان حقوق بشر مطرح نمود سپاسگزارم. این بانگی است که هر ایرانی را فرا می خواند تا بپا خیزد و با محکوم ساختن این روش ایذا و اذیت و پاکسازی قومی در مهد تمدن سهم خود را ادا نماید. بگذارید بار دیگر ایران را به عنوان تمدن بزرگ بشری به نقشه جهان باز گردانیم. ما می توانیم قدم کوچکی برداریم که گام بزرگی برای نوع بشر به شمار می آید، و آن این که تعصب را محکوم کنیم و در این راه نقش موثری داشته باشیم. نشان دهیم که هنگامی که بی عدالتی مطرح است، ما از مرز باورهای شخصی فراتر میرویم و پایمال نمودن حقوق بشر را رسوا می نمایم. بزرگترین حلقه ای که ما را به یکدیگر مرتبط میسازد حلقه انسانیت است. بیائید از کوته بینی و اختلاف عقیده فراتر رویم و در این پیکار مقدس، دست بدست بزرگان روشنفکر جهان دهیم.

[متن بالا رونویسی از اصل سند است. اگر به نکته ای برخورد کردید که دقیق رونویسی نشده است لطفاً به نشانی ایمیل در صفحه تماس با ما بفرستید]